

عقل‌گرایی شیخ صدوق و متکلم بودن او

دکتر رضا برنجکار

سید محسن موسوی

چکیده

عقل و نص دو منبع اصلی برای معارف دینی است. گاهی متفکران با عنوان عقل‌گرایی و نص‌گرایی دسته‌بندی می‌شوند. این تحقیق در درجه نخست، درصدد نشان دادن مقدار بهره‌گیری شیخ صدوق از عقل در معارف دینی است، اما در ضمن مباحث، روشن خواهد شد که صدوق متکلمی عقل‌گراست؛ هرچند عقل‌گرایی او با دیگر عقل‌گرایان متفاوت باشد. ابتدا دیدگاه شیخ صدوق در باره عقل و اعتبار و قلمرو آن بیان خواهد شد. آن‌گاه، عملکرد عقل‌گرایانه صدوق در عرصه کشف معارف دینی و دفاع عقلانی از آنها بررسی خواهد شد.

کلید واژه‌ها: عقل، عقل‌گرایی، نص، نص‌گرایی، شیخ صدوق.

درآمد

برخی از تحلیل‌گران با دو عنوان «عقل‌گرایی» و «نص‌گرایی» دانشمندان مسلمان را دسته‌بندی می‌کنند و گروهی را عقل‌گرا و گروهی دیگر را نص‌گرا معرفی می‌کنند.^۱ این تحلیل‌گران معمولاً تعریف و ملاک روشنی برای این دو مفهوم عرضه نمی‌کنند. مفاهیم عقل‌گرایی و نص‌گرایی می‌تواند شامل طیف وسیعی از متفکران باشد؛ حتی ممکن است برخی افراد را عقل‌گرا دانست و هم نص‌گرا؛ برای مثال، اگر از این دو واژه معنای لغوی را قصد کنیم، می‌توانیم بگوییم که: اکثر دانشمندان، و همه دانشمندان امامی هم عقل‌گرا هستند و هم نص‌گرا. همچنین است اگر عقل‌گرا و نص‌گرا را کسی بدانیم که عقل و نص را قبول دارد، به نحوی از آن استفاده می‌کنیم. اگر عقل‌گرا و نص‌گرا را بر اساس غلبه توجه و استفاده از عقل یا نقل تعریف کنیم، تعریفی مبهم ارائه کرده‌ایم که لاًقل در پاره‌ای موارد قضاوت را دشوار خواهد ساخت.

در بررسی موضع یک دانشمند در خصوص عقل و نص، اگر نتوانیم ملاکی برای عقل‌گرایی و نص‌گرایی ارائه کنیم، می‌توان کارکردهایی را که او برای عقل و نص معتقد است، بررسی کنیم. اما اگر بر تعریف عقل‌گرایی و نص‌گرایی اصرار بورزیم، به دو صورت می‌توان این دو واژه را تعریف کرد: گونه نخست، آن که رابطه این دو مفهوم را از حیث مصادیقش تبیین بدانیم و هر دانشمندی را تنها در ذیل یکی از این دو مکتب قرار دهیم. گونه دیگر، آن که رابطه از نوعی دیگر، همچون عموم و خصوص من وجه باشد.

اگر عقل‌گرا را کسی بدانیم که همه کارکردهای اصلی عقل را در معرفت دینی می‌پذیرد و نص‌گرا را کسی معرفی کنیم که نص را منبع معرفت دینی می‌داند، آن گاه رابطه از نوع تباین نخواهد بود؛ زیرا برخی متفکران هم مصداقی برای مفهوم عقل‌گرا خواهند بود و هم مصداقی برای نص‌گرا. بر اساس این تعریف، اهل الحدیث نص‌گرا، معتزله عقل‌گرا و امامیه هم نص‌گرا و هم عقل‌گرا خواهند بود؛ البته اگر جریان اصلی این گروه‌ها را در نظر بگیریم و از برخی تقریرهای فرعی و متاخر چشم‌پوشی کنیم.

کارکردهای عقلی و اصلی علم کلام در شش مورد: استنباط، تبیین، تنظیم، اثبات، رد شبهات و رد عقاید معارض خلاصه می‌شود.^۱ به طور خلاصه‌تر، می‌توان گفت کارکردهای اصلی عقل در علم کلام در سه محور منبع بودن، ابزار بودن برای استنباط معارف از نقل، و ابزار بودن برای دفاع از معارف دینی، خلاصه می‌شود.

هدف اصلی این نوشتار نشان دادن مقدار بهره‌گیری شیخ صدوق از عقل در معارف دینی است، اما بر اساس تعریف بالا، می‌توان شیخ صدوق را هم عقل‌گرا دانست و هم نص‌گرا؛ زیرا او گذشته از این که نص را منبع معارف دینی دانسته و از نقل استفاده فراوان می‌کند، همه کارکردهای شش‌گانه یا سه‌گانه عقل در علم کلام را قبول دارد. او در آثار خود، اعتبار و حجیت عقل را در اعتقادات هم به عنوان منبع معرفتی و هم به عنوان ابزاری برای فهم معارف از نقل و دفاع عقلانی از آنها پذیرفته است و در عملکردی عقل‌گرایانه در کتاب‌هایش به نمایش می‌گذارد. از همین روست که این تحقیق در دو محور اصلی «دیدگاه صدوق در باره عقل» و «عملکرد عقل‌گرایانه صدوق» سامان یافته است.

قبل از ورود به بحث باید تذکر دهیم که هر چند بیشتر دانشیان عصر ما صدوق را نص‌گرا و حتی اخباری یا ظاهری مسلک یا متمایل به اشاعره معرفی می‌کنند، اما برخی دیگر او را عقل‌گرا و نزدیک به معتزله می‌دانند. مارتین مکدرموت، پس از نقل کلامی از صدوق در باره رؤیت خدا و تعبیرات تشبیهی می‌گوید:

هیچ معتزلی‌ای نمی‌تواند روشن‌تر و آشکارتر از این سخن بگوید. به شکل کلی ابن بابویه، کمال دقت را به خرج می‌دهد تا روایاتی را که در آنها گفته می‌شود، خدا بدنی دارد یا می‌تواند ببیند، چنان توجیه کند که رنگ تشبیهی نداشته باشد.^۱

وی حتی نوشته صدوق در باره عدل الهی را در کتاب *التوحید* تأثیر گرفته از معتزلیان دانسته و می‌گوید:

تحقیق در آموزه عدل الهی در فصل آینده نشان خواهد داد که کتاب *التوحید* در زمانی متأخرتر از دوران فعالیت ابن بابویه در آن هنگام که تماس نزدیک‌تری با معتزلیان داشت، نوشته شده بود. وی آموزه عدل در کتاب *التوحید* را کامل‌تر و درست‌تر از آنچه در *الهدایة و الاعتقادات* آمده است، ارزیابی کرده است.^۲

1. اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ص ۴۴۸.

2. همان، ۴۲۷.

مکدرموت در یک داوری دیگر، ابن بابویه را نزدیک‌تر به معتزلیان می‌داند تا شیخ مفید، و در حقیقت، صدوق را عقل‌گراتر از شیخ مفید می‌داند. وی گفته است:

ابن بابویه با اعتقاد داشتن به این که عمل، جزیی از ایمان است، بیش از مفید به معتزله نزدیک شده است.^۳

با توجه به نکته گفته شده و این نکته که واقعاً بهترین راه قضاوت در باره خردگرایی شیخ صدوق بررسی آثار و نوشته‌های اوست، در اینجا به بررسی مؤلفه‌های لازم در شناخت جایگاه عقل نزد شیخ صدوق می‌پردازیم.

دیدگاه صدوق در باره عقل

در این بخش ماهیت، اعتبار و قلمرو عقل از دیدگاه شیخ صدوق بررسی خواهد شد.

1. ماهیت عقل

صدوق در هیچ یک از آثار موجودش، تعریفی از عقل ارائه نداده است، اما از دو طریق می‌توان به تعریفی مناسب رسید که بتوان آن را به صدوق نسبت داد.

نخست، از طریق روایاتی که شیخ صدوق در باره عقل و ماهیت آن نقل کرده است، می‌دانیم که صدوق روایات کتاب خود را در صورت رد نکردن، صحیح دانسته و بدان معتقد بوده است.

دیگر، این که در نوشته‌ها و بیانهای صدوق جملاتی در باره عقل، ماهیت، وظیفه و کارکرد آن وجود دارد که با جمع‌بندی و چینش صحیح آن در کنار هم می‌توان به تعریفی از عقل دست یافت.

بخشی از گزاره‌هایی که از تعبیر صدوق یا احادیث نقل شده توسط او در باره عقل می‌توان استنباط کرد، چنین است:

شیخ صدوق عقل را حجت خدا بر مردم و تمیز دهنده راست از دروغ و خوبی از بدی و خیر از شر می‌داند.^۴

وی عقل را برترین آفریده خدا، مطیع‌ترین، والاترین و شریف‌ترین آنها می‌داند. عبادت به واسطه آن انجام شده و ثواب و عقاب بر اساس آن اعطا می‌گردد.^۵

به نظر وی، عقل «ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان» است.^۶ او به نیروها و توان‌هایی برای عقل باور دارد که به تعبیر روایت، به سپاهیان عقل تعبیر شده‌اند. عقل به عنوان رهبر نیروهای نیک معرفی شده است.^۷

3. همان، ص ۴۸۷.

4. *عیون اخبار الرضا*، ج ۱، ص ۸۶، از امام رضا.

5. *معانی الاخبار*، ص ۳۱۲، از پیامبر اکرم.

6. همان، ص ۲۳۹، از امام صادق.

7. *الخصال*، ص ۵۸۸، از امام صادق.

او عقل را ارزیابی کننده صحت اقوال و اعمال می‌داند که حکم به درستی و نادرستی آنها می‌دهد. به نظر او اگر عقل چیزی را روا ندانست یا به هر دلیل نپذیرفت و یا محال دانست، قابل پذیرش نیست.^۸ وی بر نادرستی برخی از گزاره‌ها به دلیل خروج آنها از قواعد عقلی و عدم پذیرش آن توسط عقل اذعان دارد.^۹

به نظر شیخ صدوق، عقل همپای نقل، می‌تواند معرفت‌هایی را از اعتقادات برای انسان کشف کند.^{۱۰} وی در برخی از این موضوعات عمل عقل را منحصر به فرد می‌داند.^{۱۱}

وی گزاره‌های دریافتی از عقل را دارای توان تخصیص یا تقیید گزاره‌های نقلی می‌داند.^{۱۲} از برآیند مجموعه این گزاره‌ها می‌توان این تعریف از عقل را به شیخ صدوق نسبت داد که: عقل قوه تمییز خیر و شر است که توانایی کسب معرفت و درک حقیقت را داشته و ارزیابی کننده صحت اقوال و افعال است.

2. اعتبار ادراکات عقلی

در بررسی مسائل مربوط به عقل، یکی از پرسش‌های مهمی که باید بدان پاسخ گفت، این است که آیا آنچه که عقل درک کرد یا بدان حکم نمود، معتبر است یا خیر؟

به نظر می‌رسد که می‌توان به صورت موجبه جزئی اعتبار برخی از ادراکات و دلایل عقلی را به صدوق نسبت داد و بدین ترتیب، قاعده کلی عدم اعتبار ادراکات و احکام عقلی را از دیدگاه صدوق باطل ساخت.

متکلمی که به این موجبه جزئی معتقد باشد، بی‌تردید، اعتراف دارد که معرفت‌های حاصل از عقل وجود دارد که معتبر، قابل اعتنا و استناد است و بدون تأیید و یاری هر منبع دیگر، از جمله وحی، به دست می‌آید.

نخستین نکته‌ای که باید در این باره بدان پرداخت، آن است که شیخ صدوق عقل را به عنوان یکی از منابع معرفتی می‌داند که قابلیت کشف و فهم برخی از گزاره‌های دینی را داشته و توان تولید معرفت برای بشر را داراست. وی عقل را در شناخت خدا توانمند دانسته و یکی از راه‌های شناخت خدا را، شناخت با عقل دانسته و چنین ادراکی را برای عقل معتبر می‌داند، وی در پی حدیث دهم باب چهل و یک کتاب التوحید در باره شناخت خدا با خدا توضیحاتی می‌دهد و می‌گوید:

القول الصواب فی هذا الباب هو أن یقال: عرفنا الله بالله لأننا ان عرفناه بعقولنا فهو واهبها...^{۱۳}

صدوق با بیان این عبارت اذعان می‌دارد که یکی از راه‌های شناخت خدا از طریق عقل است.

8. التوحید، ص ۱۵۶.

9. همان، ص ۲۹۹ و ص ۳۰۲.

10. التوحید، ص ۲۹۰.

11. کمال الدین وتمام النعمة، ص ۴.

12. معانی الاخیار، ص ۷۵.

13. التوحید، ص ۲۹۰.

وی همچنین، در آثارش به دلالت عقل تصریح کرده و به روشنی بیان می‌دارد که این عقل است که انسان را به کشف و فهم این گزاره‌ها دلالت می‌کند. وی به دنبال حدیث نخست باب پانزدهم کتاب *التوحید* در تفسیر آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^{۱۴}، پس از نقل و نقد نظریه گروه مشبهه در معنای کلمه نور و سپس بیان معنای مختار، می‌گوید:

نور در اینجا به معنای هدایت کننده اهل آسمان و زمین است و خداوند این اسم را توسعاً و مجازاً بر خویش روا شمرده است.

آن گاه می‌گوید:

أَنَّ الْعُقُولَ دَالَّةٌ عَلَى أَنَّ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ نُورًا وَلَا ضِيَاءً وَلَا مِنْ جِنْسِ الْأَنْوَارِ، لِأَنَّهُ خَالِقُ الْأَنْوَارِ وَالضِّيَاءِ وَخَالِقُ جَمِيعِ أَجْنَاسِ الْأَشْيَاءِ...^{۱۵}

دومین نکته، این که از برخی اظهارات شیخ صدوق در بیانهای وارده در آثارش بر می‌آید که ایشان عقل را به سان ملاک و معیاری می‌بیند که پذیرش یا عدم پذیرش داده‌ها توسط آن، خواهد بود. هنگامی که وی با قضیه و گزاره‌ای رو به رو می‌شود، برای دریافت صحت آن، به عقل رجوع کرده و آن را به عقل عرضه می‌دارد. در نهایت، به داروی عقل رضایت داده و ادراک آن را معتبر می‌شمارد. وی در پی حدیث هفدهم باب نهم کتاب *التوحید* در باره اثبات قادر بودن خداوند می‌گوید:

از جمله دلایل بر این که خداوند قادر است، این که وقتی ثابت شده که جهان ساخته سازه‌ای است و دریافتیم کسی که توانا نیست، نمی‌تواند چیزی را بسازد؛ به دلیل آن که زمین گیر نمی‌تواند راه برود و از ناتوان کاری ساخته نیست، خواهیم دانست آن که هستی را ساخته است تواناست و اگر غیر از این باشد، باید ما که ابزار پرواز نداریم، بتوانیم پرواز کنیم و یا بتوانیم در عین از دست دادن حواس، درک کنیم، و چون تحقق چنین چیزی بیرون از دایره خردمندی است، قسمت اول هم چنین است.^{۱۶}

وی همچنین، در برخی بیان‌هایش، این گونه اظهار می‌دارد که عقل، گزاره‌ای را باطل دانسته و حتی اجازه این تصور را به انسان نمی‌دهد. او به دنبال حدیث ششم باب چهارم و دو از کتاب *التوحید* در باره اثبات حدوث جهان استدلال آورده و می‌گوید:

از جمله دلایل بر حدوث جهان این است که ما خود و دیگر اجسام را می‌بینیم که از زیاده و نقصان جدا نیست و... .

آن گاه می‌گوید:

و لَيْسَ يَجُوزُ فِي عَقْلِ، وَلَا يَتَصَوَّرُ فِي وَهْمٍ، أَنْ يَكُونَ مَا لَمْ يَنْفَكْ مِنَ الْحَوَادِثِ، وَ مَا لَمْ يَسْبِقْهَا قَدِيمًا...^{۱۷}

14. سوره نور، آیه ۳۵.

15. *التوحید*، ص ۱۵۶.

16. همان، ص ۱۳۴.

17. همان، ص ۲۹۹.

مشاهده می‌شود که شیخ معتقد است عقل اجازه نمی‌دهد که تصور شود اشیایی که همواره با حدوث همراه است و ما تدبیرها و تغییرها را در آن می‌بینیم، از سازنده‌ای نباشد و یا بدون تدبیر کننده‌ای پیدا شود. صدوق در ادامه این بحث در مقامی دیگر می‌گوید:

اگر تصور کنیم که اجسام تدبیر شونده و تغییر کنند، بدون تدبیر کننده و سازنده‌ای به وجود آمده است، قابل‌تصورتر و ممکن‌تر این باشد که باید نوشته‌ای بی‌نویسنده و خانه‌ای بی‌سازنده، نقاشی استواری بدون نقاش وجود داشته باشد. ... فلما كان ركوب هذا و اجازته خروجاً عن النهاية والعقول كان الاول مثله.^{۱۸}

شیخ صدوق در این بیان، تحقق چنین مطلبی، یعنی پذیرش و روایی وجود نوشته بدون نویسنده و ... را خروج از خردورزی و عقل‌مداری دانسته است. پس وی در اینجا عقل را به سان میزانی در پذیرش گزاره‌ها به کار می‌گیرد؛ بدین صورت که چیزی که عقل آن را بپذیرد رواست و عدم پذیرش گزاره‌ها توسط عقل دلیل بر ناروایی آن گزاره است.

صدوق برخی از مسائل مطرح شده در روایات را به نقد می‌کشد و در داوری میان صحت و عدم صحت محتوای آن، از عقل مدد جسته و بیان می‌دارد که این روایت، از نظر عقل، مورد پذیرش نیست و یا از مواردی است که عقل آن را محال می‌شمرد. وی در بیان علت کنبه امام علی به ابوتراب روایتی را نقل می‌کند که حاکی از داستان وقوع مشاجره میان حضرت علی و حضرت زهرا است. وی این خبر را غیرمعمد دانسته و می‌گوید که اعتمادی به این حدیث ندارد؛ زیرا وقوع چنین مسأله‌ای را محال می‌داند.^{۱۹} وی در برخی از این موارد، آنچه را که عقل نمی‌پذیرد، تأویل کرده تا معنای صحیحی از روایت را ارائه کند. در بیان روایتی که مضمون قلب مؤمن میان دو انگشت خداست (فان القلوب بین اصبعین من اصابع الله) را این گونه تأویل کرده و عقل‌پذیر می‌کند که:

اصبعین من اصابع الله، یعنی طریقین من طرق الله و مراد از دو طریق، راه خیر و راه شر است.^{۲۰}

شیخ در بررسی برخی نظرات رسیده از فرق و مذاهب کلامی مخالف نیز، از عقل برای به چالش کشیدن افکار ایشان استفاده کرده و در برخی بیانه‌ها نظرات ایشان را مخالف عقل شمرده، آن را مردود اعلام می‌دارد.

وی در اثبات مشاکله میان انبیا و ائمه و پاسخ به مخالفان آن، نظریات مخالفان را محال دانسته و می‌گوید که تعداد محال‌های این مسأله به اندازه‌ای زیاد است که اگر آن را در این کتاب بیاورم، تعدادش زیاد و موجب پر برگ شدن کتاب می‌گردد.^{۲۱}

18. همان، ص ۲۹۸.

19. *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۱۵۶.

20. همان، ج ۲، ص ۶۰۴.

21. *کمال الدین و تمام النعمه*، ص ۲۳.

ملاحظه شد که شیخ صدوق دریافت‌ها و ادراکات عقلی را معتبر دانسته و بر اساس آن، روش کلامی خویش را استوار می‌سازد؛ قضایایی را با عقل به داوری می‌نشیند و با مدد از عقل آن را می‌پذیرد یا نادرست شمرده و مردود اعلام می‌کند.

نکته سوم این که شیخ صدوق دلایل عقلی را در اثبات برخی از مسائل و گزاره‌های کلامی معتبر می‌داند. بهترین دلیل بر این ادعا آن است که وی خود، در بسیاری از موارد مسائلی را از طریق عقل و با استدلال عقلی به اثبات می‌رساند. وی همچنین، برخی مسائلی را که معمولاً از طریق نقل بدان پرداخته می‌شود، با روش عقلی اثبات می‌کند. با نگاهی گذرا به مقدمه و بیانهای کتاب *کمال الدین و تمام النعمه*، می‌توان دریافت که این کتاب - که در موضوع امامت و غیبت است - آکنده از استدلال‌های عقلی است.

صدوق در بحث‌های مربوط به امامت و غیبت، دو بار لفظ‌های *دلّله عقلیه* و *دلایل عقلیه* را به کار برده است و بر کاربرد آن در اثبات ختم نبوت با پیامبر اکرم، حضرت محمد^{۲۲} و معجزه جاوید پیامبر^{۲۳} تأکید کرده است.

او در کتاب *التوحید* بر قدیم بودن خداوند^{۲۴}، وحدانیت خداوند^{۲۵}، قادر بودن خدا^{۲۶}، بی‌مکان بودن او^{۲۷}، و حدوث اجسام^{۲۸} دلایل عقلی ارائه کرده است.

او در بحث حدوث اجسام - که در باب چهل و دوم کتاب التوحید مطرح شده است - پس از طرح استدلال خود و دیگران در باره حدوث عالم، به نقل و نقد اشکالاتی در این باره پرداخته و هفت اشکال فرضی را به صورت «ان قال قائل» مطرح کرده و به صورت مستدل و عقلی به آنها پاسخ می‌دهد.^{۲۹} وی همچنین در کتاب‌هایش از استدلال‌های متکلمان و حکیمان و اهل توحید و معرفت بهره جسته است که خود دلیل بر حجیت این استدلال‌ها نزد وی است.^{۳۰}

علاوه بر این‌ها، صدوق به این نکته اشاره دارد که در برخی از موارد و در حل و پاسخگویی به برخی مسائل باید از دلیل عقلی استفاده کرد و این جایگاه مخصوص ادله عقلی است. او در بحث اثبات غیبت امام دوازدهم به مناسبتی می‌گوید:

اگر یهودی‌ای از ما در باره احکامی از رکعات نماز پرسید، باید با او - که منکر نبوت پیامبر اکرم است - نخست در باره نبوت ایشان و اثبات آن سخن بگوییم.^{۳۱}

22. همان، ص ۶۶

23. همان.

24. *التوحید*، ص ۸۱

25. همان، ص ۸۵

26. همان، ص ۱۳۷

27. همان، ص ۱۷۸

28. همان، ص ۲۹۸

29. همان، ص ۳۰۰ - ۳۰۴

30. همان، ص ۸۴، ۱۹۶، ۲۹۹، ۳۰۴ و ...

روشن است که در اثبات بحث‌ها و مناظرات برون دینی و در اثبات نبوت پیامبری برای صاحبان ادیان دیگر نمی‌توان از راه نقل سخنان پیامبر مورد بحث به نتیجه رسید و از راه عقلی باید به این مهم دست یافت.

در جایی دیگر، در بحث با معتزله بر سر مسأله امامت از قول ابن‌قبه رازی می‌گوید:

شما در فرعی از امامت پرسش کردید و فرع را نمی‌تواند اثبات کرد، و مگر آن که بر صحت اصل آن دلیل بیاوریم؛ یعنی در پاسخ به صحت احکام باید بر صحت خبر و صحت نبوت پیامبر اکرم دلیل بیاوریم و پیش از آن، باید اثبات کنیم که خداوند واحد و حکیم است و این‌ها همه باید پس از اثبات حدوث عالم باشد.^{۳۲}

بنا بر این احکام و دلایل عقلی نزد صدوق دارای اعتبار و حجیت بوده و وی بر اساس آن، عمل کرده و بحث‌های اعتقادی و کلامی را در کتاب‌هایش سامان داده است.

و واپسین نکته، این که شیخ صدوق از جمله دانشمندان معتقد به این نظریه است که دلیل عقلی توانایی تخصیص زدن بر دلیل نقلی را دارد و از این طریق احکام نظری عقل را دارای حجیت و اعتبار می‌داند.

صدوق در تبیین و توضیح جایگاه علمی - معنوی امام علی نسبت به پیامبر اکرم و شرح حدیث منزلت بر این نکته تصریح کرده است.^{۳۳}

3. قلمرو عقل

پس از آن که روشن شد که عقل در اندیشه صدوق از چه جایگاهی برخوردار است و مرادش از عقل و میزان اعتمادش بر ادراکات و دلایل عقلی تبیین گردید، باید به این مسئله پرداخت که قلمرو عقل در نظر او تا کجاست؟ در چه حوزه‌هایی عقل اجازه ورود داشته و در چه جاهایی نمی‌توان بر آن تکیه زد؟

شیخ صدوق مباحث نظری و اعتقادی را به سه دسته تقسیم کرده است: دسته اول، مسائلی که فقط با عقل قابل اثبات است. دسته دوم، مسائلی که هم با عقل و هم با نقل به اثبات می‌رسد و دسته سوم، مسائلی که تنها با نقل قابل اثبات است.

توضیح این که شیخ صدوق ورود به برخی از جایگاه‌ها را برای عقل ممنوع شمرده و عقل را از ادراک بعضی از امور ناتوان می‌شمرد. به اعتقاد او، ورود عقل در حوزه‌ای که از قلمرو ادراک آن خارج است، گرفتار شدن در قیاس است. مراد از قیاس در اینجا اصطلاح منطقی آن نیست، بلکه مراد معنای فقهی است که همان تمثیل بدون ملاک است. استنباط بدون مبنا و قانونی و بدون بررسی کامل و محض تام، از اشتباهات افرادی است که فقط بر عقل تکیه زده و راه افراط را در مسیر عقل‌گرایی پیموده‌اند.

شیخ صدوق در پی نقل حدیثی در باره داستان ملاقات و همراهی حضرت موسی با حضرت خضر و بررسی علل آن از زبان امام صادق و زشت‌شماری قیاس و نسبت دادن آن به شیطان، در ضمن بیانی،

31. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۸۸.

32. همان، ص ۱۲۱.

33. معانی الاخبار، ص ۷۴.

نظر خویش را در باره حوزه ممنوعه ورود عقل بیان می‌دارد. وی، ضمن صحیح شمردن استنباط عقلی، ورود عقل را به هر حوزه‌ای روا نمی‌شمرد. به تعبیر شهید صدر، او در این مقام موسی را نماد عقل و حضر را نماد وحی و الهام معرفی کرده است.^{۳۴} سخن شیخ صدوق این چنین است:

ان موسى مع كمال عقله وفضله ومحله من الله تعالى ذكره، لم يستدرک باستنباطه و استدلاله معنی افعال الخضر حتى اشتبه عليه وجه الامر فيه و سخطه جميع ما كان يشاهده حتى أخبر بتأويله فرضي، ولو لم يخبر بتأويله لما ادركه ولو فني في الكفر عمره. فاذا لم يجز لانبیاء الله و رسله القياس والاستنباط والاستخراج؛ كان من دونهم من الامم أولى بان لايجوز لهم ذلك.^{۳۵}

نکته قابل توجه، این است که ممکن است برخی افراد از متن حاضر، این گونه برداشت کنند که شیخ صدوق، به صورت مطلق، استنباط و استخراج را ممنوع دانسته است؛ لیکن با مطالعه حدیث منقول و بیان صدوق در کنار هم، درمی‌یابیم که شیخ صدوق در حقیقت، حوزه اختصاصی وحی را در اینجا تبیین کرده و بیان داشته است که برخی مسائل است که فقط از طریق وحی و الهام دانسته می‌شود و عقل با توجه به تلاش و فعالیت فراوانش هیچ راهی برای فهم این گونه مسائل ندارد.

این جمله حضرت خضر - که در بیان امام صادق در این حدیث آمده است - قابل توجه است که در پی اعتراض حضرت موسی به قتل نفس محترمه بیان شد. حضرت خضر در جواب وی فرمود: «ان العقول لا تحکم علی امر الله تعالی ذکره، بل امر الله يحكم عليها»^{۳۶}؛ و با این جمله، حضرت موسی را به این نکته توجه داد که همه اموری که به دستور خداوند به انجام می‌رسد قابل درک و فهم برای عقل نیست. بنا بر این، این عقل است که در مواردی باید تابع بوده و حکومت امر الهی را بر خود بپذیرد. شیخ صدوق در مبحثی دیگر حوزه اختصاصی وحی و دلیل نقلی را تبیین کرده است. وی در پی توضیح آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...»^{۳۷} می‌گوید:

و الحكمة في ذلك أنه لا وصول الى الاسماء و وجوه الاستعدادات إلا من طريق السماع و العقل غير متوجه الى ذلك، لأنه لو أبصر عاقل شخصاً من بعيد أو قريب لما توصل الى استخراج اسمه ولا سبيل اليه إلا من طريق السماع. فجعل الله عزوجل العمدة في باب الخليفة السماع.^{۳۸}

از سوی دیگر، صدوق برخی از حوزه‌ها و موضوعات را ویژه عقل می‌داند؛ مسائلی چون اثبات حدوث عالم^{۳۹}، مسأله ماهیت اجسام^{۴۰}، مسائل مربوط به اثبات صانع و مسائل مربوط به آن^{۴۱} و اثبات اصل نبوت^{۴۲}، در نظر او، حوزه اختصاصی ورود عقل است.

۳۴. حلقات فی الاصول.

۳۵. علل الشرایع، ج ۱، ص ۶۲.

۳۶. همان، ص ۶۱.

۳۷. سوره بقره، آیه ۳۱.

۳۸. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۱۶.

۳۹. التوحید، ص ۲۹۸.

۴۰. همان، ص ۳۰۲.

۴۱. همان، ص ۱۲۰ - ۲۷۰.

۴۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۸۸ و ۱۲۱.

شیخ صدوق در مبحث لزوم بعثت انبیا، این امر را امری کاملاً عقلی می‌داند. او در این زمینه معتقد است که اگر خداوند در قرآن، پیامبر اسلام حضرت محمد را به عنوان خاتم الانبیاء معرفی نمی‌کرد، عقل حکم بر این می‌کرد که در تمامی زمانها باید پیامبری از جانب خدا مبعوث گردد. وی گفته است:

لولا أن القرآن نزل بأن محمداً خاتم الانبياء لوجب كون رسول في كل وقت.^{۴۳}

پس از این بیان، وی اعتقاد خویش را در باره توانایی فوق‌العاده عقل بیان داشته و می‌گوید:

خداوند به هیچ امری فرا نمی‌خواند، مگر آن که صورتی از حقیقت آن چیز را در عقل انسان قرار دهد.

آن گاه، بیان می‌دارد که اگر عقل مسئله ارسال رسل را انکار می‌نمود، خداوند هم هیچ‌گاه رسولی را مبعوث نمی‌داشت. متن سخن وی چنین است:

ان الله - تقدس ذكره - لا يدعو الى سبب إلا بعد ان يصور في العقول حقائقه، و اذا لم يصور ذلك، لم تنسق الدعوة ولم تثبت الحجة... فلو كان في العقل انكار الرسل لما بعث الله - عزوجل - نبياً قط... فثبت ان الله احكم الحاكمين لا يدعو الى سبب إلا و له في العقول صورة ثابتة.^{۴۴}

شیخ صدوق برخی از حوزه‌های فکری و بسیاری از مسائل کلامی را میان عقل و نقل مشترک می‌داند. وی معتقد است که هر یک از عقل و نقل، توانایی کشف معرفت لازم برای این گونه مسائل را دارا هستند و در دریافت گزاره‌های معرفتی در این حوزه‌ها می‌توان از کارکرد هر دو استفاده کرد. وی در بیانی در باره توضیح معنای جمله «عرفنا الله بالله» همه راه‌های شناخت را به خداوند اسناد داده و بر این سه راه شناخت خداوند صحه می‌گذارد. نخست راه عقلی، دوم راه نقلی و سوم از طریق معرفت نفس، وی گفته است:

القول الصواب في هذا الباب هو أن يقال: عرفنا الله بالله، لأننا ان عرفناه بعقولنا فهو - عزوجل - واهبها، و ان عرفنا - عزوجل - بانبيائه و رسله و حججه فهو - عزوجل - باعثهم و مرسلهم و متخذهم حججاً، و ان عرفناه بانفسنا فهو - عزوجل - محدثها فبه عرفناه.^{۴۵}

عملکرد عقل‌گرایانه صدوق

پس از گزارش از جایگاه عقل نزد صدوق و بررسی دیدگاه او در باره ماهیت، اعتبار ادراکات و قلمرو عقل، نوبت به بررسی عملکرد عقلی وی فرا می‌رسد. در اینجا به برخی از مهم‌ترین عملکردهای عقل‌گرایانه صدوق می‌پردازیم.

43. همان، ص ۴.

44. همان، ص ۵.

45. التوحيد، ص ۲۹۰.

1. نقل روایات عقل

اگر چه شیخ صدوق، کتاب یا فصل مستقلی در کتاب‌هایش در باره عقل و شناخت آن ایراد نکرده است، اما روایاتی را در باره عقل در کتاب‌های مختلف خود آورده است که همین مقدار نشان دهنده توجه او به عقل و شناخت آن و اهمیت و اعتبار آن است.

شیخ صدوق ده‌ها حدیث در باره عقل و عاقل و ویژگی‌ها و کارکردهای عقل در کتاب‌های خود روایت کرده است. وی فصل‌هایی از کتاب‌های *الخصال*، *معانی الاخبار* و *ثواب الاعمال* را به عقل، اقسام آن، جایگاه و قدرتش و نیز کارکرد درست آن اختصاص داده و خطبه‌های ویژه امامان - که در آن به عقل اشاره رفته - و همچنین حدیث معروف جنود عقل و جهل را در چند موضع از آثارش نقل کرده است.

این در حالی است که در کتاب‌های برخی نویسندگان، بویژه از اهل سنت، یا اثری از روایات موضوع عقل دیده نمی‌شود و یا این که روایات انگشت‌شماری که در این باره نقل کرده‌اند را نقد کرده و نادرست شمرده‌اند.

در سطور زیر، به چند نمونه از روایات مهمی که در موضوع عقل وارد شده و شیخ صدوق آنها را در کتاب‌های خویش نقل کرده است را به تماشا می‌نهمیم.

۱. حدیثی که در آن به خلقت عقل از نور مخزون الهی و تکلم خداوند با آن و فرمانبرداری‌اش از خداوند سخن رفته و خدای تعالی آن را برترین، مطیع‌ترین شریف‌ترین آفریده خود خوانده است:

قال رسول الله : ان الله تبارک و تعالی خلق العقل من نور مخزون مکنون فی سابق علمه الذی لم یطلع علیه نبی مرسل و لا ملک مقرب. .. ثم قال له: ادبر فادبر، ثم قال: تکلم، فقال: الحمد لله الذی لیس له ند و لا شبه و لا شبيه و لا کفو و لا عدیل و لا مثل و لا مثال الذی کل شیء لعظمته خاضع ذلیل فقال الرب - تبارک و تعالی -: و عزتی و جلالی ما خلقت خلقاً احسن منك و لا اطوع لی منك، و لا ارفع منك و لا اشرف منك و لا اعز منك، بک اوجد و بک اعبد و بک ارتجی و بک ابتغی و بک اخاف و بک احذر و بک الثواب و بک العقاب...^{۴۶}

در روایتی دیگر عقل را به دست آورنده بهشت و عبادت کننده خداوند می‌خواند و غیر از آن را مکر و شیطنت می‌خواند:

سئل الصادق : ما العقل؟ قال: ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان. .. فالذی کان فی معاویة؟ قال: تلك النکراء. تلك الشیطنة و هی شبيهة بالعقل ولیست بعقل...^{۴۷}

حدیثی دیگر - که در آن، ابن‌السکیت از دلیل معجزات پیامبران این حجت‌های ظاهری الهی می‌پرسد - امام رضا در باره معجزه هر یک از پیامبران و تناسب هر کدام از آنها با زمان سخن می‌گوید و هنگامی

46. معانی الاخبار، ص ۳۱۲.

47. همان، ص ۲۳۹.

که ابن‌السکیت در بارهٔ حجت خدا در شرایط بد آن روزگار می‌پرسد، امام رضا عقل را به عنوان حجت خدا بر مردم معرفی می‌کند:

فقال ابن‌السکیت: تالله ما رأيت مثلك اليوم فقط فما الحجة على الخلق اليوم. فقال: العقل. يعرف به الصادق على الله فيصدقه و الكاذب على الله فيكذبه.^{۴۸}

و در روایتی دیگر، هویت انسان را به عقلش دانسته و فهم و درک و زیرکی و .. را از عقل معرفی می‌کند:

عن أبي عبد الله: و عامة الانسان العقل و من العقل الفطنة و الفهم و الحفظ و العلم، فاذا كان تأييد عقله من النور...^{۴۹}.

2. استدلال‌های عقلی

اساساً استدلال کردن، عملی عقلانی است و آدمی با عقل خویش می‌تواند بر مطلبی اقامه دلیل کند، اما استدلال از لحاظ مبادی عقلی دو نوع است: نوع اول، استدلالی است که همه مبادی آن عقلی است. چنین استدلالی، استدلال عقلی محض است و به مؤدای آن مستقلات عقلی می‌گویند. نوع دوم، استدلالی است که یکی از مقدمات آن، عقلی است و دیگری نقلی. این نوع استدلال، استدلال عقلی غیرمحض است و به مؤدای آن غیرمستقلات عقلی می‌گویند. شیخ صدوق در آثارش از هر دو نوع استدلال بهره می‌گیرد که نمونه‌ای از این استدلال‌ها در ادامه نقل خواهد شد.

به نظر می‌رسد صدوق برخی از این استدلال‌ها، حتی استدلال‌های عقلی محض را از تعلیم آیات قرآن و احادیث آموخته است، اما استدلال را با مقدمات عقلی و فارغ از تعبد به قرآن یا معصوم بیان می‌کند. این مطلب ضروری به عقلی بودن استدلال نمی‌کند؛ زیرا یک فیلسوف هم می‌تواند برهانی را از فیلسوف دیگر آموخته باشد و چون آن را درست تشخیص می‌دهد، آن را به عنوان برهان عقلی بیان می‌کند. اصولاً در هر علمی مقام قضاوت و داوری ملاک اصلی علمی بودن یک مطلب علمی است، نه مقام گردآوری و شکار. ممکن است یک فیزیک‌دان از متون مقدس یا سخنان پیشینیان مطلبی را شنیده باشد و آن را بر اساس مشاهده و آزمون و روش‌های مورد پذیرش علم فیزیک، تبیین و اثبات کرده باشد. در این صورت، نظریهٔ او یک نظریه علمی است؛ چون در مقام داوری بر اساس روش‌های مورد قبول علم مورد ارزیابی و اثبات قرار گرفته است. یک برهان نیز اگر دارای مبادی عقل‌پذیر باشد، برهان عقلی است. حتی اگر این برهان را از دیگران آموخته باشیم.

صدوق، در یکی از بیاناتش، به نظر و اندیشه در بارهٔ خلقت ترغیب کرده و آنها را - که استدلال‌گرایانه به شگفتی‌های آفرینش نمی‌نگرند - مورد سرزنش قرار می‌دهد و می‌گوید که باید با نگاه استدلالی به خالق و مالک بودن خدا و عدم شباهتش به آفریدگان استدلال کند.^{۵۰}

48. *عقل الشرايع*، ج ۱، ص ۱۲۱.

49. همان، ج ۱، ص ۱۰۲.

50. همان، ص ۲۷.

وی همچنین سخن گویی، بدون استدلال عقل‌پسند، را نکوهش کرده و چنین کسی را باطل‌گو می‌داند. او در بحث حدوث اجسام، پس از تبیین معنای افتراق و اجتماع اجسام می‌گوید که آن کسی که اجسام را نه مجتمع و نه مفترق می‌داند، سخنی نابخردانه گفته است:

من أثبت الاجسام غیرمجتمعة و لا متفرقة فقد أثبتها علی صفة لا تعقل و من خرج بقوله عن المعقول، كان مبطلاً.^{۵۱}

بخشی از استدلال‌هایی را که شیخ صدوق در آثار خویش آورده، در این بخش نقل می‌کنیم.
 ۱. شیخ صدوق در پی حدیث بیست و پنجم باب اول کتاب *التوحید* در ذیل آیه **﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ﴾^{۵۲}** و در بیان معنای نظر، آن را به اندیشیدن و استدلال کردن معنا کرده، بیان می‌دارد که معنای آیه چنین است که آیا در زمین و آسمان‌ها و شگفتی‌های خلقت نمی‌نگرند. او ضمن اشاره به برهان نظم و برهان حدوث می‌گوید:

اجسام برای نگه داشتن اجرام و اجسام آسمانی، بدون ابزار، قادر نیستند. خداوند آسمان‌ها و زمین را با همه بزرگی و سنگینی بدون پایه برپا داشته و بدون ابزار آنها را آرام گردانیده است. پس خداوند شبیه به اجسام نیست و اجسام در قدرت و ملک همگون خدا نیستند.

آن گاه، پس از مقایسه قدرت و مالکیت خداوند با آفریدگان می‌گوید با اندیشه و نظر در آسمان‌ها و زمین و آفریدگان دیگر به میزان قدرت و ملک خدا پی برده و اینکه خداوند بر خدایی بر آنها که از جسم‌ها پدید آمده و آفریده شده سزاوارتر است، استدلال می‌کنند.^{۵۳}

۲. صدوق در پی حدیث سی و ششم باب دوم کتاب *التوحید* در بیان «نفی تشبیه خداوند» به آفریدگان از قانون حدوث استفاده کرده، می‌گوید:

دلیل بر این که خداوند در هیچ جهتی از جهات شبیه آفریدگانش نیست، آن است که هر جهتی از کارهای او پدید آمده (حادث) است و هر جهت پدید آمده، گواه بر حدوث چیزی است که به آن جهت است. و اگر خداوند جلیل شبیه چیزی از آفریدگان باشد، آن شباهت دلالت بر حدوث اوست؛ از آن جهت که دلالت بر حدوث هر چیزی می‌کند که آن جهت را دارد، زیرا او همگون بر پایه داوری خرد از نظر همگون بودن مقتضی حکم واحد هستند و حال آن که دلیل اقامه شده که خداوند تبارک و تعالی قدیم است و محال است که او از جهتی قدیم و از جهتی حادث باشد.^{۵۴}

۳. آن گاه به دنبال این استدلال عقلی دلیل بر «قدیم بودن خداوند» می‌آورد. او می‌گوید:

از جمله دلایل قدیم بودن خداوند، آن است که اگر او حادث بود، باید محدث و پدید آورنده‌ای داشت؛ چون فعل بدون فاعل نمی‌شود. و این سخن در باره محدث او نیز جاری است. و در این

51. *التوحید*، ص ۳۰۳.

52. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.

53. *التوحید*، ص ۲۷.

54. *التوحید*، ص ۸۰.

فرایند وجود حادثی قبل از حادث دیگری تا بی‌نهایت لازم می‌آید و آن محال است. پس درست، آن است که ناچار از وجود آفریننده قدیم هستیم.

مشاهده می‌شود که شیخ صدوق برای اثبات قدیم بودن خداوند از برهان حدوث استفاده کرده و از راه ابطال تسلسل در علت فاعلی نیاز به سرسلسله‌ای قدیم را به اثبات رسانید.^{۵۵}

۴. شیخ صدوق در پی حدیث هفدهم باب نهم کتاب *التوحید* در باب «قدرت خدا» با استفاده از برهان خلف قادر بودن خداوند را به اثبات می‌رساند. او می‌گوید:

از جمله دلایل این که خداوند قادر است، این است که وقتی که جهان ساخته سازنده‌ای است و دریافتیم که کسی که توانا نیست، نمی‌تواند چیزی بسازد... .. اگر غیر این باشد (یعنی جهان را سازنده‌ای غیر توانا ساخته باشد) بنابراین باید کار بدون ابزار انجام شده و بدون حواس درک شود و چون تحقق چنین چیزی بیرون از دایره خردمندی است، قسمت اول هم چنین است؛ یعنی باید جهان هم بدون سازنده باشد، در صورتی که خلفش فرض ما خواهد بود.^{۵۶}

۵. شیخ صدوق در پی حدیث چهارم باب دهم کتاب *التوحید* در باره «اثبات علم خدا و ذاتی بودن صفات و عینیت صفات با ذات» می‌گوید:

مقصود، این است که علم چیزی جز خدا نیست و علم از صفات ذاتی اوست و مراد ما از وصف علم برای خدا، نفی جهل از اوست و نمی‌گوییم که علم غیر از اوست؛ زیرا اگر چنین بگوییم (یعنی بگوییم علم غیر از خداست)، سپس بگوییم خداوند همواره و از اول عالم بوده است (لازم می‌آید که با توجه به قدیم بودن خداوند)، همراه با خداوند قدیم دیگری را اثبات کنیم و (این امر با یکتا بودن خداوند سازگار نیست) و خداوند از این توصیف برتری بزرگ است.^{۵۷}

۶. شیخ صدوق در پی حدیث دهم باب بیست و هشتم کتاب *التوحید* در «نفی مکان دار بودن خداوند» با استفاده از قاعده حدوث عالم می‌گوید:

دلیل بر این که خداوند لا فی مکان هست، این است که همه مکانها حادث هستند و (در جای خود) به اثبات رسیده است که خدای عزیز و جلیل قدیم و سابق بر مکانهاست و روا نیست که بی‌نیاز قدیم محتاج به چیزی باشد که از آن بی‌نیاز است. و نیز روا نیست که از آنچه بوده است، تغییر کند. درست، آن است که او در مکان نیست؛ چنان که از ازل در مکان نبوده است.^{۵۸}

۷. شیخ صدوق در پایان باب بیست و نهم کتاب *التوحید* با موضوع نام‌های خداوند، در باره «عالم، قادر و حی بودن لافسه خداوند» می‌گوید:

دلیل این که خدای متعال عالم، زنده و قادر به خویشتن است، نه به وسیله علم و قدرت و حیاتی که غیر از اوست، این است که اگر عالم به علمی باشد، علم او از دو حال بیرون نیست: یا آن که علم قدیم است و یا حادث. اگر حادث باشد، در این صورت، خداوند پیش از آن علم، غیر

۵۵. همان، ص ۸۱.
 ۵۶. همان، ص ۱۳۱.
 ۵۷. همان، ص ۱۳۵.
 ۵۸. همان، ص ۱۷۸.

عالم بود و این از صفات ناقص است و همان گونه که پیش تر گفتیم، هر ناقصی حادث است و اگر قدیم باشد، باید غیر از خدای عزیز و جلیل قدیمی وجود داشته باشد که به اجماع، این امر کفر است. در مورد قادر بودن و زنده بودن نیز سخن، همین است. دلیل آن که خدای متعال از ازل قادر، عالم و زنده بود، این است که عالم، قادر و زنده بودن او به خویشتن ثابت شده است و با دلیل اثبات شده است که او قدیم است و اگر چنین است، پس او از ازل عالم بود؛ زیرا خود او - که عالم بود - از ازل بود و این دلیل بر آن است که او قادر و زنده از ازل بود.^{۵۹}

۸. شیخ صدوق پس از نقل حدیث پنجم باب سی و ششم کتاب *التوحید* در باره «واحد بودن صانع» دو دلیل می آورد. او می گوید:

دلیل این که آفریننده یکی است و بیش از یکی نیست، این است که اگر دو تا باشد، جز این نیست که آن دو با هم، یا هر کدام بر ممانعت دیگری از آنچه اراده کرده است، تواناست و یا توانا نیست. اگر توانا باشد، می تواند جلوگیری کند و کسی که بتواند از کارش جلوگیری کرد، پدید آمده (حادث) است؛ همان طور که ساخته شده (مصنوع) حادث است. و اگر توانا نباشد، نقص و ناتوانی همراه آن دو است و این دو از نشانه های حدوث است. بنا بر این قدیم یکی است.

دلیل دیگر آن که:

هر کدام از آن دو یا توانا بر مخفی کردن چیزی از دیگری است که در این صورت، آن می شود که چیزی را از او مخفی داشت، حادث است و اگر توانا بر مخفی کردن نباشد، ناتوان است و همان طور که بیان کردیم، ناتوان حادث است. این استدلال در ابطال دو قدیم - که وصف هر کدام از آن دو صفت قدیمی باشد که ما اثبات کردیم - کاربرد دارد.^{۶۰}

۹. شیخ صدوق باب چهل و دوم کتاب *التوحید* خود را به «اثبات حدوث جهان» ویژه ساخته است.

در این باب، پس از ایراد روایاتی و گفت و گوهای مفصل در باره حدوث عالم، در پی حدیث ششم، به اثبات عالم از راه عقلی می پردازد. او برای اثبات حدوث عالم می گوید:

از جمله دلایل بر حدوث جهان، این است که ما، خود و دیگر اجسام را می بینیم که از زیاده و نقصان و ساختن جدا نیست و ساختن و تدبیر بر آنها جاری است و شکل و هیئت هایی بر آن عارض می گردد و ما به ضرورت می دانیم که نه ما و نه آن که از جنس ما و مثل ماست، آن را نساخته است و از نظر عقل روا نیست و در تصور نمی آید چیزی که از حادثه ها جدا نیست و قدیم نیست، و این اشیا را که تدبیر در آنها می بینیم و اختلاف در اندازه را در آنها مشاهده می کنیم، اثر سازنده ای نباشد و یا بدون تدبیرکننده ای پیدا شود.^{۶۱}

59. همان، ص ۲۲۳.

60. همان، ص ۲۶۹.

61. همان، ص ۲۹۸.

آن گاه، به نقل از کسی که اهل توحید و معرفت بوده است، دلیلی را بر «حدوث جسم‌ها» نقل می‌کند و می‌گوید:

دلیل بر حدوث جسم‌ها این است که وجودشان جز این نیست که بودن وجودشان، وجودشان را دربر دارد. و بودن، جای گرفتن در جایی در عوض جای دیگر است. و وقتی جسم در جایی باشد نه جای دیگر، آن که می‌توانست در جای دیگر باشد، مشخص می‌شود که آن جسم در آن جای خاص نبود، مگر به مفهومی و آن مفهوم حادث است. بنا بر این، جسم هم حادث است؛ زیرا از پدیدآورنده جدا نمی‌شود و بر آن متقدم نمی‌شود.^{۶۲}

۱۰. شیخ صدوق در کتاب *کمال الدین و تمام النعمة* خویش نیز استدلال‌هایی را در موضوع نبوت، امامت و غیبت مطرح ساخته است که برخی از آنها را در پی می‌آوریم. وی در ابتدای مقدمه طولانی‌ای که برای کتاب *کمال الدین و تمام النعمة* نوشته است، به این دلیل که خداوند بحث خلافت را قبل از آفرینش مطرح کرده است، خلافت را مهم‌تر و محور عالم می‌داند. او می‌گوید:

خدای عزوجل پیش از آفرینش از خلیفه سخن می‌گوید و این دلالت دارد که حکمت در خلیفه از حکمت در آفرینش مقدم است و بدین دلیل است که بدان آغاز کرده است؛ زیرا او حکیم است و حکیم کسی است که موضوع مهم‌تر را بر امر عمومی مقدم دارد.^{۶۳}

وی در ادامه تبیین نظریه‌اش می‌گوید:

اگر خداوند خلقی را بیافریند، در حالی که خلیفه‌ای نباشد، ایشان را در معرض تباهی قرار داده است و سفیر را از بی‌خردیش باز نداشته است؛ بدان گونه که حکمتش اقتضا می‌کند.

آن گاه، بار دیگر، برای روشن کردن مسأله به حکمت الهی استناد کرده و می‌گوید:

حکمت الهی اجازه نمی‌دهد که یک چشم برهم زدنی از «خلیفه» صرف نظر شود. حکمت الهی فراگیر است؛ همچنان که طاعت او نیز عمومیت دارد.

سپس تالی فاسد نبودن خلیفه را گوشزد کرده و می‌گوید:

کسی که بپندارد دنیا لحظه‌ای بدون امام می‌پاید، لازمه‌اش آن است که مذهب برهمنان را در ابطال رسالت صحیح بداند.

شیخ صدوق، در حقیقت، پذیرفتن «نبود خلیفه» را موجب پذیرش نظریه ابطال رسالت دانسته است. وی در دیگر فراز می‌گوید که اگر قرآن ما را به این مطلب رهنمون نمی‌شد - که نبوت به پایان رسیده است - وجود یک پیامبر در هر زمان لازم بود. سخن ایشان در این باره چنین است:

اگر نبود که قرآن کریم پیامبر اکرم را خاتم الانبیاء نامیده، باید در هر زمان پیامبری باشد؛ ولی چون ختم نبوت به صحبت پیوسته است، بودن پیامبر پس از رسول اکرم منتفی است.

62. همان، ص ۲۹۹.

63. *کمال الدین و تمام النعمة*، ص ۴.

آن گاه، وقتی همه صورت‌های متصور را باطل دانست می‌گوید:
تنها یک صورت معقول باقی می‌ماند که آن وجود خلیفه حق است.

ایشان در ادامه بیان خود مثالی آورده و می‌گوید:

این که خداوند به واسطه جواز عقل به وجود رسولان، پیامبرانی مبعوث داشته است. مثالش مانند طبیب است که بیمار را با دارویی که موافق طبعش است، معالجه می‌کند و اگر درمان او با دارویی باشد که مخالف طبع اوست، بیمار را هلاک ساخته است. این ثابت است که خداوند از هر حکیمی حکیم‌تر است و به چیزی فرا نمی‌خواند، جز آن که صورت ثانیه‌ای از آن در عقول انسانها موجود باشد.^{۶۴}

۱۱. شیخ صدوق در بیان دلیل عصمت خلیفه الهی (پیامبر، امام) این گونه استدلال می‌کند که:

همواره وضع خلیفه به حال خلیفه گزار دلالت دارد و همه مردم از خواص و عوام بر این شیوه‌اند. در عرف مردم، اگر پادشاهی، فردی ستمگر را خلیفه خود قرار دهد، مردم آن پادشاه را نیز ستمگر می‌دانند و اگر فرد عادل را جانشین خود سازد، آن پادشاه را نیز عادل می‌نامند.

با این مقدمه که جانشین نشان دهنده عدل و ظلم است و جانشینی فرد مصون از گناه باید مصون از گناه باشد به این نتیجه می‌رسد که خلافت خداوند عصمت را ایجاب می‌کند و خلیفه نمی‌تواند جز معصوم باشد.^{۶۵}

وی در بیان یکی از وجوه تفسیری آیه سی‌ام سوره بقره و آیه خلافت، لزوم و وجوب عصمت خلیفه و امام را از آن برداشت می‌کند. او اعتقاد دارد اگر خداوند فرد معصومی را به عنوان خلیفه و جانشین خود بر نیانگیزد، به بندگان خود خیانت کرده است و خداوند از هرگونه خیانتی دور و مبرا است. پس جانشین او باید معصوم باشد. او می‌گوید:

در این آیه معنایی وجود دارد که خداوند جز افراد پاک باطن را خلیفه نمی‌سازد تا از خیانت بر کنار باشد؛ چون اگر شخص آلوده‌ای را به عنوان خلیفه برگزیند، به مخلوقات خود خیانت کرده است.

3. مناظره و رد مخالفان

از مهم‌ترین کارکردهای یک متکلم و از نشانه‌های عقلگرایی او، تکلم در مسائل اعتقادی و مناظره با متکلمان و اثبات یا رد یک عقیده است. یکی از عوامل مهمی که باعث شد مذهب تشیع از میان نرود و پای پر جا بماند و به نسل‌های بعدی سپرده شود، تشکیل مجالس مناظره و مباحثه علمای هر عصر با مخالفان بود.

این کار سابقه دیرینه‌ای داشت، در تاریخ صدر اسلام مشاهده می‌شود که مباحثات و مناظرات گوناگونی میان پیغمبر اکرم با علمای یهود و نصارا و .. در می‌گرفت. امامان و اصحاب ایشان نیز به

64. همان، ص ۲۴.

65. همان، ص ۱۰.

مناظره با بی‌دینان و صاحبان ادیان مختلف می‌پرداختند. در حقیقت، مهم‌ترین نکته در اثبات متکلم بودن یک دانشمند، این است که او حاضر به تکلم و بحث در باره اعتقادات دینی با دیگران باشد. از این روست که اهل الحدیث و سران آنها، یعنی احمد بن حنبل و مالک بن انس را متکلم نمی‌دانیم.

شیخ صدوق، هم در مقام فهم و برداشت و هم در مقام تبیین و اثبات از عقل استفاده کرده، به منظور دفاع از عقاید خود با دیگران به مناظره و بحث پرداخته است.

مجالس مناظره شیخ صدوق با مخالفان، نموداری از تیزبینی، سخنوری، حاضر جوابی و پیشتازی شیخ صدوق در عرصه‌های مختلف علمی است. او خوب می‌دانست در کدام موقع و تحت چه شرایطی کدام سخن و چه اقدامی مناسب و کارساز است. گفت‌وگو را چگونه باید آغاز نمود و تحت چه عنوانی به انجام رسانید تا هم رسیدن به هدف آسان شود و هم بهانه‌ای به دست مخالفان داده نشود، این مهارت او در شکست خطوط انحرافی دشمنان تشیع نقش کلیدی و سرنوشت‌سازی داشت.

دیدگاه صدوق در این باره (جدل و مناظره) به معرکه آرا تبدیل شده و موجبات نقد افرادی چون شیخ مفید را فراهم کرده و نیز افرادی چون ماکرموت را به قضاوت میان این دو کشانده است. برخی او را متهم می‌کنند که وی با مناظره و احتجاج در امور دینی مخالف بوده و از همین رو، فصلی از کتاب *الاعتقاد* را به خود اختصاص داده است.

صدوق در باب یازدهم کتاب *الاعتقاد* می‌گوید:

الجدل فی الله تعالی منهی عنه، لانه یؤدی الی ما لایلیق به. و سنل الصادق عن قول الله عزوجل: (وأن الی ربک المنتهی)، قال: «إذا انتهی الی الله تعالی فأمسکوا». و کان الصادق یقول: «یا بن آدم، لو أکل قلبک طائر ما أشبعه، و بصرک لو وضع علیه خرق أبره لغطاه، ترید أن تعرف بهما ملکوت السماوات و الأرض؛ ان کنت صادقاً فهذه الشمس خلقاً من خلق الله، ان قدرت أن تملأ عینک منها فهو کما تقول». و الجدل فی جمیع امور الدین منهی عنه. و قال امیرالمؤمنین: «من طلب الدین بالجدل تزندق». و قال الصادق: «یهلک اصحاب الکلام و ینجو المسلمون، ان المسلمین هم النجباء». فاما الاحتجاج علی المخالفین بقول الأئمة أو بمعانی کلامهم لمن یحسن الکلام فمطلق، و علی من لا یحسن فمحظور محرم. و قال الصادق: «حاجوا الناس بکلامی، فان حاجوکم کنت أنا المحجوج لا أنتم». و روی عنه أنه قال: «کلام فی حق خیر من سکوت علی باطل». و روی أن أبا هذیل العلاف قال لهشام بن الحکم: أنظرک علی أنك ان غلبتک رجعت الی مذهبی، و ان غلبتک رجعت الی مذهبی. فقال هشام: ما أنصفتنی! بل أنظرک علی أنى ان غلبتک رجعت الی مذهبی، و ان غلبتک رجعت الی امامی.^{۶۶}

با این که صدوق در متن بالا به هر دو نوع مناظره و جدل اشاره کرده است، اما ناباورانه می‌بینیم که با خرده‌گیری‌هایی در این باب مواجه شده است. وی جدل کردن و مرء در باره ذات خداوند و امور دینی ماورای عقل را ناپسند شمرده و علتش را کشیده شدن بحث به امور ناشایسته دانسته است: اما احتجاج و مناظره با مخالفان با استفاده از سخنان امامان و مفاهیم و نیز استدلال‌های برداشت شده از آن را با شرط آگاهی به علم کلام و شیوه بیان و مناظره جایز دانسته است.

بنا بر این، وی گفتگوی اعتقادی را برای هر کس جایز نمی‌شمرد، بلکه آن را برای کسانی روا می‌دارد که دو شرط ذیل را دارا باشند:

۶۶. *الاعتقاد* د ۱، ص ۴۲ - ۴۳.

۱. محور قرار دادن سخنان اهل بیت در مناظرات؛

۲. آگاهی به فنون مناظره و علم کلام.

برخی از مخالفان صدوق نیز از ناحیه دیگر وارد شده و گفته‌اند که التزام شدید وی به متون روایی مانع از هرگونه تحلیل عقلی و گفتگوی کلامی می‌شود. اتفاقاً این نظر مؤید این نکته است که وی اعتقاد به مناظره داشته و مناظره می‌کرده است؛ زیرا التزام علمی و عملی وی به سیره اهل بیت او را بر آن داشت که به سوی مناظره رغبت داشته و به آن مبادرت ورزد.

نقل مناظرات امامان، یکی از دلایل متکلم بودن صدوق یا لاقل این مطلب است که کلام مورد تأیید صدوق است.

صدوق در کتاب *التوحید*، فصل‌های ۶۵ و ۶۶ را به روایت مجلس‌های مناظره امام رضا با صاحبان ادیان و مذاهب مختلف ویژه ساخته است. مجلس ۶۵ یادکرد مجلس امام رضا با اصحاب زرتشت، جاثلیق، رأس الجالوت، رؤسای صابئین، هربد بزرگ و... در باره توحید و نیز مجلس ۶۶ یادکرد مجلس امام رضا با سلیمان مروزی، متکلم خراسانی است. در مقدمه این گفتگوهای علمی از زبان مأمون واژه‌های کلام و مناظره نقل شده است. در مناظره اول گفته است:

انی انما جمعتم لخير و احببت ان تناظروا ابن عمی هذا المدنی القادم علی.

و در مناظره دوم به مروزی گفت:

ان ابن عمی علی بن موسی قدم علی من الحجاز، و هو یحب الکلام و اصحابه، فلا علیک ان تصیر الینا یوم الترویة لمناظرته.

شیخ صدوق علاوه بر نقل مناظرات و گفت‌وگوهای کلامی پیامبر و امامان شرح مناظرات خود را در رساله‌هایی مکتوب کرده است که گزارش آن در فهرست‌ها آمده است. نجاشی در شرح حال و فهرست آثار صدوق نام پنج کتاب و رساله را که متن مناظره صدوق با مخالفان در محضر رکن الدوله دیلمی است، ذکر نموده است.

۱. کتاب ذکر المجلس الذی جرى له بین یدی رکن الدوله،

۲. کتاب ذکر مجلس آخر،

۳. کتاب ذکر مجلس ثالث،

۴. کتاب ذکر مجلس رابع،

۵. کتاب ذکر مجلس خامس.

وی خود شرح بخشی از یکی از مناظراتش را که در حضور رکن الدوله دیلمی با برخی ملحدین برگزار شده است، در کتاب *کمال الدین و تمام النعمة* نقل کرده است.

همچنین رکن‌الدوله پرسش‌هایی را که برخی مخالفان برای تخریب چهره صدوق از وی می‌پرسیدند، برای صدوق ارسال می‌کرد و در قالب مناظره‌ای مکتوب پاسخ‌هایش را از وی دریافت می‌کرد. نمونه‌ای از این دست در پی می‌آید:

شیخ صدوق روزی بنا به درخواست رکن‌الدوله به نزد سلطان آمد، رکن‌الدوله - که بر سریر سلطنت نشسته بود - به او بسیار عنایت و احترام کرد. پس از رفتن شیخ، یکی از حاضران از وی حسادت به شاه عرض کرد: این شیخ بر این باور است که چون سر مطهر حسین بن علی را بر سر نیزه کردند، آیاتی از سوره کهف خوانده است.

ملک گفت: که این سخن را از او نشنیده‌ام، اما از او خواهم پرسید. آن گاه، به شیخ صدوق نامه‌ای نوشت و صحت موضوع یاد شده را از او پرسید. شیخ صدوق پس از ملاحظه نامه رکن‌الدوله، پاسخی در کمال شجاعت و دانش داد، با این پاسخ، توانایی، آگاهی و فقاقت خود را به اثبات رسانید.

پاسخ او این بود:

این چنین قضیه‌ای را از کسی روایت کردند که او از سر مبارک آن حضرت شنیده است که چند آیه از سوره مبارکه کهف را خوانده، لکن آن خبر از هیچ یک از ائمه اطهار به ما نرسیده است و من امکان انکار آن را نیز ندارم، بلکه آن را حق می‌دانم؛ زیرا جایی که تکلم اعضای ارباب معاصی و شهادت آنها بر سینات ایشان در روز قیامت به مدلول آیات قرآن ثابت و محقق است که خداوند می‌فرماید: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^{۶۷}. چگونه روا نباشد که سر امام حسین - که خلیفه الله و امام مسلمانان و سید جوانان اهل بهشت و جگر گوشه حضرت رسالت و جدش محمد مصطفی و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا باشد - به نطق و بیان درآید و زبان به تلاوت قرآن گشاید، و این کرامت به اراده خداوند قادر، از وی ظاهر گردد. در حقیقت، انکار امکان آن، انکار قدرت خداوندی و فضیلت حضرت نبوی است؛ چنان که انکار شهادت اعضا در قیامت.

تعجب از کسی است که او مانند صدور این امر را انکار می‌کند، از کسی که نوحه و عزاداری جن به آواز بلند و باریدن قطرات خون از آسمان و گریه و ناله ملائکه سماوات را چون بین مردم، شایع است قبول دارد، ولی امکان این قضیه را و امثال این اخبار را با وجود صحت طرق و قوت سند انکار نماید. پس انکار آن، بعد از تحقق و صحت سند آن، کمتر از انکار شرایع انبیای سلف و معجزات ایشان نیست؛ زیرا آن امور نیز به مثل این اسانید و طریق بر ما ظاهر گردیده و مضمون آن به درجه صحت رسیده است.^{۶۸}

بخشی از مناظرات صدوق نیز توسط یکی از شاگردانش به نام شیخ جعفر دوریستی جمع‌آوری و تنظیم شده است که کتاب‌هایی مانند *مجالس المؤمنین* از آن نقل می‌کنند. شیخ صدوق، علاوه بر انجام عملی مناظره و گفتگوی کلامی، در باب آداب و فنون مناظره نیز دارای نظراتی بوده است که بخشی از آن در آثارش منعکس شده است؛ مواردی چون:

۶۷. سوره یس، آیه ۶۵

۶۸. *مجالس المؤمنین*، ج ۱، ص ۴۶۳.

۱. استفاده از منقولات مورد قبول طرفین؛
 ۲. استفاده از روش مورد قبول طرفین، مانند استفاده از معنا و استعمال‌های لغوی؛
 ۳. به کارگیری مبادی صحیح برای استدلال؛
 ۴. رعایت حال، شرایط و سطح معلومات خصم؛
 ۵. استفاده از نقل در بحث‌های درون دینی و پس از اثبات اصول و مقدمات لازم؛
 ۶. پرداختن به بحث‌های اصلی و زیربنایی سپس بحث‌های فرعی و بنایی.
- رد مخالفان نیز در حقیقت گونه‌ای از مناظره است؛ چون متکلم با مخالف خود مناظره و تبادل رأی می‌کند. شیخ صدوق به چندگونه به نقد و رد نظرات مخالفان عقیدتی خود مبادرت می‌ورزد:
۱. گاه نظری را مطرح کرده، اشکالات مطرح شده از سوی مخالفان را نیز طرح نموده و به پاسخگویی به آنها می‌پردازد.
 ۲. در برخی موارد، گاه در ذیل برخی احادیث، به اعتقاد مخالفان اشاره کرده و آن را ابطال می‌کند.
 ۳. در پاره‌ای از موارد، فصل‌هایی از کتاب خود را به رد نظر فرقه یا گروه اعتقادی خاصی ویژه ساخته و به ایراد احادیث باطل کننده آن اعتقاد پرداخته یا به نقد و تحلیل و نیز رد نظر آنها می‌پردازد.
 ۴. گاه در بیان لوازم برخی سخن‌ها و اعتقادهای نادرست، به منشأ آن اعتقاد یا معتقدان آن اشاره کرده یا آن را شبیه به اعتقاد برخی فرق کلامی معرفی می‌کند و سپس دلیل بطلان آن را بیان می‌کند.

4. انتخاب و تنظیم عقلی احادیث

تفاوت راوی حدیث با محدث و نیز متکلم، در آن است که راوی، فقط روایاتی را که از طرق مختلف به دستش رسیده است، بدون هیچ گونه تصرف، نقد و تحلیلی برای دیگران نقل می‌کند. اگر راوی، دست به انتخاب و تنظیم احادیث بزند و آنها را به شکلی که خود می‌خواهد و می‌پسندد، ارائه کند، بی‌تردید، با پشتوانه‌ای از طرح، فکر، نقد و تحلیل همراه خواهد بود.

فقیه و مجتهدی که احادیث فقهی را تبویب و تنظیم کرده و در قالب کتابی فقهی - حدیثی ارائه می‌کند، بی‌شک، روایات را آن گونه انتخاب کرده و به گونه‌ای سامان می‌بخشد که منطبق بر اجتهاد او باشد.

شیخ صدوق، چنان که گفته‌اند، متکلم و محدثی نقاد حدیث و دارای درایت فوق العاده در برخورد با احادیث و چینش و تبویب آن بوده است.

او هنگامی به نگارش کتاب *التوحید* دست زده است که دهه پایانی عمرش را می‌گذراند. بنا بر این بسیاری از کتاب‌هایی را که پیش از عصر او و همزمان با حیاتش در این موضوع نگاشته شده است، دیده و بررسی شده است.

این کتاب‌ها، شامل کتاب‌هایی است که در حوزه‌های حدیثی و کلامی قم، ری، بغداد و... نوشته شده است. تنها در خانواده صدوق دو کتاب دیگر با عنوان *التوحید* وجود داشته است.^{۶۹}

همچنین کتاب *الکافی* با گستره فراوانش در باب مسائل اعتقادی بویژه توحید، چنان که خود صدوق گفته است، در اختیارش بوده است.^{۷۰}

69. این کتاب‌ها به قلم پدر و برادر بزرگوارش به نگارش درآمده است. برای اطلاع بیشتر: ر.ک: *رجال النجاشی*، ص ۲۶۱، رقم ۶۸۴ و ص ۶۸ رقم ۱۶۳.

با توجه به مطالب پیش گفته، باید پرسید که چرا شیخ صدوق فقط این دسته از روایات را در کتاب‌هایش آورده است؟ و سولاتی دیگر از جمله این که:

۱. چرا شیخ صدوق با توجه به نگارش کتاب‌هایی از این دست توسط دیگر عالمان، محدثان متکلمان، به تألیفی نو در این باره دست زده است؟
۲. چرا و چقدر از روایات کتابش را از کتاب پدر و اساتید قمی‌اش برگرفته است؟
۳. چرا بخش قابل توجهی از روایات کتاب *التوحید* وی از مشایخ بغدادی، ماوراءالنهری و گاه مشایخ اهل سنت است؟
۴. چرا در بخش‌هایی از این کتاب، روایات مورد قبول خود را از کتاب‌های اساتیدش درج نکرده است؟
۵. چرا در بخش‌هایی از کتاب، با توجه به فراوانی احادیث در کتاب‌هایی چون *الکافی*، حتی یک روایت از آن را نقل نکرده است؟
۶. چرا در برخی از ابواب این کتاب فصل‌هایی دارد که روایاتش با روایات درج شده در کتاب‌های هم‌عصرانش مغایرت یا گاه مخالفت دارد؟

و تمام این پرسش‌ها در حالی مطرح می‌شود که شیخ صدوق در تنظیم و تبویب هر یک از این ابواب، کتاب‌های مستقل و ابواب زیادی را پیش دید داشته است که احادیث بسیاری را به وی عرضه می‌نمود. در مسیر دریافت پاسخ این پرسش‌ها، این نتیجه کلی به دست می‌آید که شیخ صدوق در کتاب‌های *التوحید*، *کمال الدین* و دیگر کتاب‌های موجود یا گمشده‌اش، همواره این روش را مبنا قرار داده بود که در پشت صحنه درج یک حدیث در یک باب و تشکیل یک باب در یک موضوع و یک کتاب، تحلیل و استدلال‌هایی عقلی داشته و بر اساس داده‌های عقلی و نیز نقلی آن احادیث را نقد می‌کرده است.

به بیانی روشن‌تر، هرگاه صدوق دست به قلم برده تا در موضوعی بر اساس احادیث بنگارد و کتاب یا رساله‌ای تألیف کند. مجموع احادیث آن موضوع را از دید گذرانده و مطالعه می‌کرد. سپس بر اساس اجتهاد کلامی خود و در نظر داشتن هماهنگی آن با آموزه‌های شیعه امامیه نظر برگزیده را انتخاب کرده و تنها احادیثی را که با این نظریه موافق بوده و در نظام طراحی شده‌ی وی جای می‌گرفت، در آن باب و فصل قرار می‌داد.

او در رسیدن به نظریه برگزیده و در تطبیق هر یک از احادیث وارده با این نظریه از معیار عقل برای سنجش احادیث و استدلال‌های عقلی نانوشته و ناگفته برای اثبات هم‌آوایی این احادیث با منظومه معارف و عقاید اسلامی استفاده کرده است.

شیخ صدوق، به کفایت، به این شیوه کار خود اشاره داشته است. وی در کتاب *التوحید* در باب رؤیت خدا بیان می‌دارد که برخی از روایات کتاب‌های اساتیدش را در عین حالی که درست و مطابق با نظریه شیعه امامیه می‌داند، اما برای دفع ضرر محتمل از ارائه این احادیث در کتاب خود می‌پرهیزد.

وی گمراه شدن برخی کم‌خردان بر اثر مطالعه این احادیث و اشاره رفتن انگشت اتهام اعتقاد به جبر و تشبیه را دلایل عدم ایراد این احادیث در کتاب خود معرفی می‌کند. بنا بر این وی به سراغ تحلیل و استدلال و مددجویی از عقل رفته و در نهایت تسلیم حکم عقل می‌شود که برای جلوگیری از زیانهای احتمالی از انتخاب و ایراد احادیثی این چنین پرهیز می‌کند.^{۷۱}

همچنین وی به گزینش احادیث مناسب در بحث و تبادل نظر با مخالفان و نیز مناظره‌ها معتقد بوده است. به نظر وی باید در انتخاب احادیثی که در مناظره‌ها مطرح می‌شود، دقت کافی صورت گیرد تا نتیجه مطلوب از بحث یا مناظره حاصل گردد.^{۷۲}

این نوع نگرش در انتخاب حدیث حاصل تحلیل‌های عقلی پنهان و استدلال‌های ناگفته است که صدوق به آن مبادرت می‌ورزیده است.

5. عرضه حدیث بر عقل و تأویل عقلی حدیث

شیخ صدوق همچون دیگر محدثان خردگرای شیعه، اشکالات احتمالی موجود در احادیث را با سنجه عقل تشخیص داده و درصدد علاج آن و هماهنگ‌سازی آن با منظومه معارف اهل بیت برمی‌آید. صدوق در بیان و تبیین گزاره‌ها و معارف دینی امامیه همواره در نظر دارد که این نظریه‌ها به مخالفت با عقل و آموزه‌های آن نینجامد. وی در موضوع رأی شیعه در باره غیبت امام زمان می‌گوید:

و لیس فی دعوانا هذه - غیبة الامام - إكذاب للحس و لا محال و لا دعوی تنكرها العقول.^{۷۳}

شیخ صدوق ارزیابی کلام و دریافت معنا را نیز کار عقل می‌داند و می‌گوید:

رَیْمَا وَكَلْ عِلْمَ الْمَعْنَى إِلَى الْعُقُولِ أَنْ يَتَأَمَّلَ الْكَلَامَ.^{۷۴}

در بیان مصداق این کارکرد عقلی می‌توان گفت که در حقیقت، تأویل احادیث نتیجه عرضه حدیث به عقل و دریافت اشکال محتوایی آن توسط عقل است.

یکی از نمونه‌های نقد حدیث از سوی شیخ صدوق، نظر وی در باره احادیث طبری است. صدوق این احادیث را نه بر اساس آموزه‌های قرآن و نه بر اساس اخبار اهل بیت، بلکه بر اساس آموزه‌های عقلی به نقد کشیده است.^{۷۵}

وی در ضمن برشماری برخی علل حدیث در این متن - که دستمایه کار ناقدان حدیث است - احادیث طبری را فاقد اعتبار لازم برای استفاده عموم دانسته است.

71. التوحید، ص ۱۱۹.

72. معانی الاخبار، ص ۶۷.

73. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۹۳.

74. معانی الاخبار، ص ۷۳.

75. الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۱۱۵.

وی همچنین حدیثی را که در باره علت کنیه امام علی که ابا تراب نقل می‌کند، به نقد کشیده و محتوای آن را نمی‌پذیرد. این حدیث بیان‌گر اختلاف و مجادله‌ای است که میان آنها اتفاق افتاده و پیامبر اکرم بین ایشان اصلاح فرموده است. شیخ صدوق، وقوع این اختلاف را محال دانسته و می‌گوید:

ليس هذا الخبر عندي بمعتمد، و لا هو على بمعتقد في هذه العلة، لان علياً و فاطمة
ماكان ليقع بينهما كلام يحتاج رسول الله الى الاصلاح بينهما.^{۷۶}

شیخ صدوق از دانشمندان خردورزی است که به تأویل ظاهر آیات و روایات در صورت تعارض با دلایل عقلی و نقلی اعتقاد داشته و در عمل موارد بسیاری از آنها را تأویل کرده است.

کتاب *التوحيد* صدوق مملو از مواردی است که وی برای ردّ تهمت تشبیه و جبر به تأویل ظاهر آیات و روایات دست زده است. همچنین در رساله الاعتقادات برداشت خود را از این آیات و روایات به صورت تأویل شده به نگارش درآورده است.

شیخ صدوق در مقدمه‌اش بر کتاب *کمال الدین*، کلامی از ابن قبه رازی در جواب شبهه‌ای نقل می‌کند و تأویل صاحب کتاب را زیر سؤال می‌برد. این نقل قول، نخست، نشان قبول داشتن مبنای ابن‌قبه و سپس رعایت آن در تأویلات صدوق است. حداقل امر، این که صدوق به شرایط تأویل صحیح آگاه بوده است و آن چنین است که تأویل باید مورد تأیید عقل و نقل باشد. کلام وی این چنین است:

قال صاحب الكتاب بعد آيات من القرآن تلاها ينازع في تأويلها اشد منازعة و لم يؤيد
تأويله بحجة عقل و لا سمع.^{۷۷}

وی همچنین در جای دیگری از نوشته‌اش به لزوم مدلل بودن تأویل اشاره کرده و می‌گوید:

و اعلموا ان صاحب الكتاب اشغل نفسه بعد ذلك بقراءة القرآن و تأويله على من
أحب، و لم يقل في شيء من ذلك «الدليل على صحة تأويلي كيت و كيت»، و هذا
شيء لا يعجز عنه الصبيان.^{۷۸}

در پی اعتقاد به این قاعده وی در نقد و بررسی احادیث و اقوال دیگران نادرست بودن تأویل ایشان را گوشزد می‌کند.^{۷۹}

6. تخصیص نقل با عقل

به نظر شیخ صدوق، گاه دلیل عقلی است که گزاره نقل را مقید ساخته یا تخصیص می‌زند و گاه بر عکس؛ یعنی دلیل نقلی عمومیت قضیه عقلی را محدود می‌سازد.

وی در باره تخصیص دلیل عقلی بر عمومیت دلیل نقلی و در تحلیل و توضیح حدیث منزلت «انت منی بمنزلة هارون من موسی» سه بار از تخصیص زدن عقل سخن به میان می‌آورد. وی در آغاز بیانش می‌گوید: این قول دلیل به همسانی منزلت علی به پیامبر در همه اقوال نسبت به هارون و موسی

76. *علل الشرايع*، ج ۱، ص ۱۵۶.

77. *کمال الدین و تمام النعمة*، ص ۱۱۸.

78. همان، ص ۱۲۵.

79. همان، ص ۶۵۹.

است. سپس می‌افزاید که عقل بر این عموم تخصیص می‌زند؛ زیرا مواردی هست که علی شبيه به هارون نیست، مانند برادری نسبی. متن سخن وی چنین است:

فهذا العقول يدل على ان منزلة على منه في جميع احواله منزلة هارون من موسى في جميع احواله إلا ما خصه الاستثناء الذي في نفس الخبر. فمن منازل هارون من موسى أنه كان اخاً ولادة و العقل يخص هذه، و يمنع ان يكون النبي مناهياً بقوله لأن علياً لم يكن اخاً ولادة و...⁸⁰

وی در باره تخصیص گزاره عام عقلی توسط نقل نیز چنین عمل کرده است. در بحث لزوم بعثت انبیا دریافت عقل را این گونه بیان می‌دارد که عقل حکم می‌کند که در تمامی زمانها باید پیامبری از سوی خدا برای هدایت مردم ارسال گردد. اما با وجود گزاره نقلی مبنی بر خاتمیت نبوت با ارسال پیامبر اعظم حضرت محمد و پایان سلسله نبوت و آغاز وصایت این گزاره عقلی عمومیت خود را از دست می‌دهد. وی می‌گوید:

لولا أن القرآن نزل بأن محمد خاتم الانبياء لوجب كون رسول في كل وقت.⁸¹

بنابراین روش شیخ صدوق در رویارویی با مواردی که تعارض ابتدایی و ظاهری میان دلایل عقلی و نقلی وجود دارد، این است که میان این دو دلیل به گونه‌ای جمع کرده و محلی برای حل تعارض می‌یابد. حال اگر نوع تعارض میان گزاره‌های نقلی و عقلی از نوع ابتدایی و ظاهری نبوده و به هیچ شکلی قابل حل و جمع نباشد، به دیگر بیان اگر تعارض مستقر شده و رابطه میان آنها از نوع تباین باشد، نحوه برخورد با این دو گزاره به گونه‌ای دیگر رقم خورده و باید چاره‌ای دیگر برای حل این تعارض جست. شیخ صدوق در این گونه موارد، دست به تأویل ظاهر متن قرآن و حدیث زده و معنایی غیر از ظاهر آن را اختیار می‌نماید. نمونه‌های بسیاری از تأویلات وی در لابلای نوشته‌هایش یافت می‌شود.⁸²

نتیجه

شیخ صدوق در قول و عمل همه کارکردهای عقل را در عرصه معرفت دینی به رسمیت می‌شناسد. او عقل را قوه کسب معرفت بلکه حقیقت و تمییز خیر و شر و ارزیابی کننده صحت اقوال و افعال معرفی می‌کند. همچنین برخی امور همچون حدوث جهان، ماهیت اجسام، اثبات صانع و اثبات اصل نبوت را حوزه اختصاصی عقل می‌داند و برخی امور را حوزه اختصاصی نقل و دیگر امور را حوزه مشترک عقل و نقل.

صدوق در عمل نیز عقل‌گرایی خود را به نمایش می‌گذارد. او احادیث اعتبار عقل را نقل کرده و خود در موارد مختلف به استدلال‌های عقلی و مناظره با مخالفان می‌پردازد. او در مواجهه با نقل نیز از عقل

80. معانی الاخبار، ص 75.

81. کمال الدین و تمام النعمه، ص 4.

82. بخشی از این تأویلات در مبحث تأویل از فصل نشانه‌های عقل‌گرایی صدوق خواهد آمد.

استفاده می‌کند. انتخاب و تنظیم عقلی احادیث، عرضه حدیث بر عقل، تأویل عقلی احادیث و تخصیص نقل با عقل از این موارد است.

بدین سان، شیخ صدوق در مقام‌های استنباط، تبیین، تنظیم، اثبات، رد شبهات و رد عقاید معارض از عقل بهره می‌گیرد. هرچند به جهت رعایت اقتضائات زمان و مکان و وضعیت مخاطبان سعی می‌کند مطالب عقلی خویش را غالباً در ذیل احادیث مطرح نماید.

کتابنامه

- اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، مایکل مکدرموت، ترجمه احمد آرام، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل، اول، ۱۳۶۳ش.
- *علل الشرائع*، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف به شیخ صدوق (م 381ق)، نجف، مکتبه حیدریه، چاپ اول، 1386ق.
- *عیون اخبار الرضا*، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف به شیخ صدوق (م 281ق)، تحقیق: حسین اعلمی، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ اول، 1404ق.
- *کمال الدین و تمام النعمه*، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف به شیخ صدوق (م 381ق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، 1405ق.
- *معانی الاخبار*، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف به شیخ صدوق (م 381ق) تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، 1361ش.
- *رجال النجاشی (فهرست اسماء مصنفی الشیعه)*، ابوالعباس احمد بن علی النجاشی الکوفی، م 450ق، قم، مؤسسه نشر اسلامی، پنجم، 1416ق.
- *تفسیر و مفسران*، محمد هادی معرفت، قم، تمهید، سوم، 1385ش.
- *الخصال*، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف به شیخ صدوق (م 381ق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، 1403ق.
- *الاعتقادات فی دین الامامیه*، محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف به شیخ صدوق (م 381ق)، تحقیق: عصام عبد السید، بیروت: دار المفید، چاپ دوم، 1414ق.
- *تصحیح اعتقادات الامامیه*، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی معروف به شیخ مفید (م 413ق)، تحقیق: حسین درگاهی، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، 1414ق.
- *الامالی*، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف به شیخ صدوق (م 381ق)، تحقیق: قم، مؤسسه بعثت، چاپ اول، 1417ق.
- *کتاب من لایحضره الفقیه*، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف به شیخ صدوق (م 381ق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، 1404ق.

- *التوحید*، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف به شیخ صدوق (381 ق)، تحقیق: سید هاشم حسینی تهرانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، 1398 ق.
- *آشنایی با علوم اسلامی*، رضا برنجکار، تهران: سمت و طه، سوم، 1384 ش.
- *المقنع*، محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف به شیخ صدوق (م 381 ق)، تحقیق: مؤسسه امام هادی، قم، مؤسسه امام هادی، چاپ اول، 1415 ق.
- *مجالس المؤمنین*، قاضی نورالله شوشتری، تهران، کتابفروشی اسلامیة، سوم، 1365 ش.